

خودشناسی

دوره‌ی نوزدهم - جلسه ۳۰

استاد حسین نوروزی

(۲۱ آذر ۱۳۸۴)

بحث قبل جلسه:

آخرت، جای نشستن است، نه جای دویدن و راه رفتن و تلاش کردن و سعی کردن. وقت دیدن تلاش و محصول تلاش و سعی و به ثمر نشستن است. آنجا دیگر وقت الیوم عمل و لاحساب و غذا حساب ولا عمل است. دیگر آنجا جای عمل کردن نیست که بگوییم ما ذخیره کنیم و توشه برداریم. نه، هر کاری می‌خواستیم کنیم، در این مرحله های قبل انجام دادیم. آنجا که رفتیم دیگر کار با خداست. با خداست یعنی خدا از قبل فراهم کرده. نه اینکه آنجا حالا خدای متعال گتره به یک کسانی نعمت می‌دهد و به یک کسانی نعمت نمیدهد. همان فطرت، همان فطرتی که از همین جا به ما داده و حقایق را درونش قرار داده، بهشت ما هم درون آن هست. بهشت ما درون خود ماست. این بهشت درش باز می‌شود. خدا یعنی این. خدا به وسیله آن فطرتی که به ما داده، در بهشت به ما نعمت می‌دهد. مرتب نعمت می‌دهد. توتی اکلها کل هین باذن ربها، هی می‌خورد، هی می‌خورد، هی می‌خورد، هی صفا می‌کند، لذت می‌برد. دیگر تلاشی نمی‌خواهد بکند. تلاشش را کرد و به مقصد رسید. آن هوش جهانی و هوشمندی که شما می‌گویید، آن برنامه تکوینی است که خدای متعال تنظیم فرموده و تقدیر کرده آن برنامه را در عالم برای رشد و سعادت و تکامل انسان. خلقت الاشیاء لاجلک. همه اشیا را خدای متعال خلق کرده برای انسان و برای اینکه انسان به کمال برسد. اشرف مخلوقات انسان است. خدا مخلوق زیاد دارد و همه این مخلوقات هم خلقتشان لغو نیست. همه‌اش هدف دارد. لغو نیست یعنی هدف دارد و بی هدف نیست و معنی دارد. خب هدفش کجاست؟ کمال انسان. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند. یعنی یک عملیات هوشیارانه و هوشمندانه دارند انجام می‌دهند، که این هوش مربوط به خداست. گاهی از این تعبیر می‌کنیم به هدایت و راهیابی موجودات عالم. حالا گاهی این را در حیوانات بحث می‌کنند. یکی از راه های اثبات وجود خدا و ادله ای که می‌خواهند بیان کنند، هدایت و راهیابی است. این غیر از مسئله نظم است. یک مسئله نظم است و یک برهان برهان نظم است و یک برهان برهان هدایت و راهیابی است، که این موجودات عالم از کجا می‌دانند که چطوری باید راه بروند و عمل کنند و کار کنند و غذا بخورند. می‌گوییم که اینها هدایت غریزی دارند. هدایت غریزی، یک علم است. این علم از کجا

آمده؟ این علم را که داده؟ هر علمی عالم می‌خواهد. علم هوشیارانه نیست که خودشان بدانند، پس عالمی دارد. عالمش کیست؟ که این علم را به اینها منتقل کرده که اینها مسیر سعادت و رشد و کمال خودشان را به واسطه آن علم طی کنند؟ اینها علومی دارند که حتی ما که انسان هستیم و اشرف مخلوقاتیم از آن علوم بی‌خبریم. یعنی می‌رویم از آنها درس می‌گیریم. نگاه می‌کنیم به زندگی اینها و یاد می‌گیریم. بعضی از حیوانات هستند که در جنگل وقتی مریض می‌شوند، می‌روند یک گیاه خاصی را می‌خورند و خوب می‌شوند. یعنی پزشکی هم بلدند. با اینکه این مسئله مسئله انتقال تجربی هم نیست که بگوییم مثلاً از بابایش یا ننه‌اش یاد گرفته. مثلاً اینها گفتند این گیاه را هر موقع سرفه کردی، بخور، هر موقع عطسه کردی آن را بخور، هر موقع زخم شد بدنت آن یکی را بخور... اینطوری نبوده. اگر اینها را از هم جدا بکنی و از همان بدو تولد در محیط جدایی رشد کنند و بعد رهایشان کنی، می‌بینی او بلد است. مثلاً جوجه وقتی متولد می‌شود، شما یک مقدار ارزن بریز جلوی او و یک مقدار هم مثلاً ماسه بریز. او دانه‌ها را از ماسه‌ها جدا می‌کند و می‌خورد. ماسه‌ها را نمی‌خورد. با اینکه هر دو یک اندازه هستند، آنی که باید بخورد را می‌خورد. با اینکه توی تخم که بود، کسی به او نگفته و اصلاً یادش نداده. این از کجا آمده؟! از این تعبیر می‌کنند به برهان هدایت و راهیابی. راهیابی موجودات و حیوانات که اینها از کجا آمده؟ بله حالا در مورد جمادات هم این مسئله هست؛

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

وز شما نامحرمان ما خاموشیم

راجع به گیاهان هم هست؛

هر گیاهی که از زمین روید

وحده لا شریک له گوید

یعنی وقتی نگاه کنی، نگاه عمیق و دقیق، نگاه هوشیارانه به نباتات، می‌بینی اینها مسیر کاملاً هدفدار و معنی دار را طی می‌کنند.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفترست معرفت کردگار

حالا این یک بحث دیگر است که البته در گذشته هم بحث کردیم، راجع به تاثیر دعا که انسان میتواند در خارج از وجود خودش تاثیر گذار باشد، با اراده اش. آن وقت یک بحث دیگر می‌شود. یک موقع انسان قبل از تکامل مورد بحث قرار می‌گیرد، یک موقع انسان بعد از تکامل مورد بحث قرار

می‌گیرد. قبل از تکامل، همه عالم مقدمه برای تکامل انسان است. بعد از تکامل که به کمال رسید، دیگر همه عالم محل تاثیر پذیری از تاثیر گذاری انسان است. یعنی انسان می‌شود موثر و آنها می‌شوند اثر. یعنی می‌آید در مرتبه و مرحله علیت عالم. اینقدر بالا می‌آید! از زمین می‌گذرد، از زمان می‌گذرد، از مکان می‌گذرد، خارج از حیض مکان می‌شود.

شروع جلسه:

بحث ما به مرحله باید و نبایدها رسید. بعد از اینکه دانستیم که مقصد ما کجاست و اجمالا فهمیدیم که مسیر حرکت ما تا وصول به مقصد کدام مسیر است، به مرحله این می‌رسیم که باید چه کنیم؟ از کجا شروع کنیم؟ راه چیست؟ عرض شد که مقصد ایمان است و مقصد اخلاص است، مقصد یقین است. ایمان که عرض می‌کنیم، منظور آن ایمان کامل است که متصل و منتهی به همان یقین و ورود در بهشت سعادت می‌شود که به دنبال آن دیگر راه تمام است و راه به پایان می‌رسد. مقصد آنجاست. اگر رسید انسان به آنجایی که ایمانش نسبت به حق تعالی و شناخت خودش کامل شد، خداشناسی کامل شد، ایمان قلبش کامل شد. ایمان قلبش کامل شد، چون ایمان مربوط به عقل نیست، بلکه مربوط به قلب است. مربوط به فکر نیست، بلکه مربوط به آن مرکزی است که از آن تعبیر کردیم به قلب. آنجا اگر که به باور رسید، به مقصد رسیده و پرده‌های حجاب از روی فطرت کنار رفته. آنجا دیگر یک حقایقی برای انسان مکشوف و هویدا می‌شود که قلبش این‌ها را نمی‌دیده، این‌ها را نمی‌فهمیده پ همه وجودش و سرتاسر جانش و تمام قوای وجودی‌اش مملو از معرفت و محبت و عشق می‌شود. به طوری که حتی دستش، حتی پاهایش، حتی چشمش، گوشش، زبانش، تک تک سلول های بدنش، اینها خدایی می‌شود، خدا باور می‌شود. یعنی خدا در تمام سلول‌های بدنش وارد می‌شود و تاثیرش حتی در ظاهر هم مشخص می‌شود. یعنی کار به جایی می‌رسد که اگر کسی دیده بصیرت داشته باشد، آن نورانیت باطنی را در تک تک سلول‌های بدن این فرد می‌بیند. یعنی بدنش هم تغییر می‌کند و عوض می‌شود. بدن این با بدن آن کسی که این نورانیت قلبی و ایمانی را ندارد فرق دارد. حتی دارد که در یک جایی یک پزشکی در آزمایشگاه تشخیص داده بود نمونه‌ای از خون آن شخصی که مریض بوده و از اولیا خدا بوده، که برده بودند برای این که می‌خواسته نگاه کند و تشخیص بدهد که این مریض است یا مریض نیست و بیماری‌اش چیست. این یک علائم و نشانه‌هایی دیده بود که گفته بود این خون یک خون عادی نیست. در این مثلا خیلی ویژگی‌های خاصی هست. اینها بعد گفته بودند که این مال یک انسان عادی هم نیست. این مال یکی از اولیا خداست. یعنی تا این حد تاثیر گذار است.

در دعای عرفه امام حسین علیه الصلاة و السلام آنجا حضرت وقتی توحید را توضیح می‌دهند، خیلی خوب می‌فرمایند که من تمام وجودم شهادت می‌دهد به وحدانیت حق تعالی. حتی دندان هایم، حتی لثه هایم. اینطوری تمام اعضا و جوارحش را یکی یکی می‌شمارد و می‌گوید که مثلاً سلول‌های بدن من دارد گواهی و شهادت می‌دهد. فلذا می‌بینیم که بعضی از اموات از اولیاء خدا، جنازه‌هایشان سالم می‌ماند بعد از مرگ هم. خب این با محاسبات طبیعی عالم دنیا هم سازگاری ندارد و جور در نمی‌آید. باید بعد از یکی دو روز بو بگیرد و بگندد و ورم کند و بترکد و یک چیز متعفن شود و مار و مور بیایند و بخورند و چیزی تهش نباید بماند. بعد از مدت ۳۰ سال هم که مجازند که دیگر اصلاً در آنجایی که این شخص را دفن کردند، اموات دیگری را بیاورند و همانجا دفن کنند. به خاطر اینکه دیگر به طور معمول چیزی باقی نیست. ولی اولیا خدا اینطوری نیستند. فلذا داریم که حتی اگر احتمال می‌دهید که مثلاً در جایی امامزاده ای یا ولی از اولیا خدا هست، آنجاها را دست نزنید و بگذارید به همان حالت باقی بماند و برایش یک احترام خاصی قائل شوید. یعنی کسی حق نبش قبر کردن حتی بعد از صدها سال را ندارد. خوب بحث ما به اینجا رسید که ایمان دو مرحله‌ای است. یک مرحله قطع علاقه از دنیا و مرحله دوم وصل علاقه به خدا. این دو مرحله را باید از وصل علاقه به خدا شروع کرد. به هر مقدار که ما ارتباط با خدا برقرار کنیم، ارتباطمان با غیر خدا کم می‌شود. الهی هبلی کمال انقطاع الیک، یعنی آن انقطاعی از غیر خدا مطلوب است که همراه با اتصال به خدا باشد، نه بدون اتصال به خدا. خب چه باید کرد؟ از کجا باید شروع کرد؟

نفس اژدرهاست او کی مرده است

از غم بی آلتی افسرده است

از مبارزه با نفس باید شروع کرد. از قصد قربت در اعمال و کارها و زندگی باید شروع کرد. از توجه و یاد خدا باید شروع کرد. از دوری و فاصله از غفلت از خدا باید شروع کرد. باید تلاش کرد که یاد خدا را زنده نگه داریم. تلقین به قلب، یاد خدا را به قلب تلقین کنیم. عرض کردیم تلقین بر دو قسم است. تلقین به عقل، تلقین به قلب. تلقین به عقل خوب نیست. به عقل تلقین کردن، این همان است که بار منفی دارد، یعنی نگذاریم عقل واقعیات را آنگونه که هست ببیند و غیر واقعیات را به عقل تلقین کنیم که نبیند واقعیات را و این فریب دادن و کار شیطان است. اما بعد از اینکه عقل راه را پیدا کرد و مقصد را پیدا کرد و فهمید که تا به ایمان نرسد به کمالش نرسیده، تا یاد خدا را در قلبش زنده نکند به آرامش نمی‌رسد، الا بذكر الله تطمئن القلوب، اگر عقل فهمید و این مسیر را بدون تلقین، بدون تلقین طی کرد، با واقع بینی و بدون اینکه شیطان دخالت کند، کلاه خودش را قاضی کرد و وجدانش را حاکم کرد و تشخیص داد که با یاد خداست که دل‌ها آرام می‌گیرد. خب یاد خدا چه‌طوری باید وارد قلب شود تا

انسان به آرامش برسد؟ این را عقل دیگر فهمید. حالا اینجا نوبت تلقین است خود عقل به انسان می‌گوید که به قلبت تلقین کن یاد خدا را. در اون مرکز فرماندهی ضمیر ناخودآگاه روانت وارد کن تا محبت غیر خدا از دلت بیرون رود، تا غیر خدا در نظرت کوچک شود. این کوچکی غیر خدا و بزرگی خدا را باید هی به خودت تلقین کنی. چطور وقتی یک بلایی، مصیبتی که قابل توجه باشد و نسبتاً ضربه داشته باشد به شما، وقتی برایت پیش می‌آید، وقتی مراجعه می‌کنیم به آن کلمات آرامبخش موجود در آن کنون ذهنت، آن ضمیر ناخودآگاه روانت و به آن یک مراجعه می‌کنی و به آن توجه می‌کنی، می‌بینی که آرام می‌شوی. هر کسی برای خودش یک مکانیزم‌های آرامبخشی در وجودش دارد و از یک روش‌هایی استفاده می‌کند. وقتی یک مصیبت و بلایی برایش پیش می‌آید از یک روشی استفاده می‌کند. حالا یک کسی از روش‌های مادی استفاده می‌کند. مثلاً فرض کنید می‌رود یک قرص مسکن می‌خورد، قرص خواب آور می‌خورد، خب این وقتی خوابش رفت دیگر توجهش نسبت به مصیبت و گرفتاری‌اش از بین می‌رود. دیگر به آن مصیبت توجه ندارد. یک کسی نه، یک آرام‌بخش‌های شناختی در آن مرکز ناخودآگاه روانش ذخیره کرده، که گاهی این‌ها مثلاً به صورت کلمات خاصی است و یا دستورالعمل‌هایی که روانپزشکان می‌دهند، یا روانشناسان می‌دهند که می‌گویند که این جمله را هی تلقین کن به خودت، هی تکرار کن، که آرام هم میکند واقعا، تاثیرگذار هم هست. منتها این آرامبخش‌ها با همدیگر فرق دارد. یک آرام بخشی هست که مسکن است و تاثیر این‌ها مقطعی و موقت است. خیلی تاثیر داشته باشد تا آخر دنیا تاثیر دارد. این آرامبخش‌هایی که روانشناس‌ها می‌دهند، آرام بخش‌هایی که روانپزشک‌ها می‌دهند، که روانپزشکان دارو می‌دهند و روانشناس‌ها آن جملات تیتربندی شده و عنوان‌بندی شده آرامبخش را تجویز می‌کنند، که حالا جملات خاص خودشان را هم دارند با جمله‌بندی‌های خاص که آرام می‌کند. خب استفاده از اینها به صورت مقطعی و به عنوان مسکن حتماً لازم است، حتماً لازم است. گاهی ما مصیبتی که برایمان پیش می‌آید، پناه می‌بریم به خوردن و غذا می‌خوریم. خیلی از کسانی که چاق میشوند و اضافه وزن دارند، اینها همین‌طورند. به خاطر اینکه اعصاب اینها خیلی ناراحت است و غم و غصه و ناراحتی در زندگی زیاد دارند، در نتیجه زیاد پناه می‌برند به غذا خوردن و هی می‌خورند و بعد می‌بینند چاق شدند. علی‌رغم اینکه به نظر می‌آید وقتی انسان گرفتاری و ناراحتی دارد، باید لاغر شود، اما اینها چاق می‌شوند. بعضی پناه می‌برند به ورزش کردن. در مرحله کاربردی، در مرحله چه باید کرد آمدیم. از کجا باید شروع کنیم؟ مکانیزم کار چیست؟ همین هاست دیگر. ببینید مشکلات ما همین هاست. ما در دنیا اگر بخواهیم ببینیم که دو نفر یکی سعادتمند است و یکی سعادتمند نیست، اینطور نیست که ببینیم اگر کسی مثلاً مال زیادی دارد و کسی مال ندارد، کسی خانه بزرگی دارد و یکی خانه ندارد، اینها که نیست. خیلی‌ها هستند که خانه‌های بزرگ، اموال زیاد و امکانات فراوان دارند، اما در رنجند، در مصیبتند، در ناراحتی اند و آرامش ندارند. همه بحث بر سر اینجاست دیگر، آرامش روانی

ندارند. خیلی ها هم هستند از این طرف که چیزی ندارند، اما در آرامش آرامش روانی هستند. این آرامش کجاست؟ آرام کننده ها چه هستند؟ یک آرام کننده ای است که قرآن می فرماید که الا به ذکر الله مطمئن القلوب، یک آرام کننده هایی که روانپزشکان می دهند که خاصیت مورفین و اینها دارد، یک آرام کننده هایی است که رفیق بد میدهد، امثال سیگار و تریاک و هروئین و بنگ و حشیش و چه و امثال اینها، یک آرام کننده هایی است که روانشناس ها می دهند و امثال این جملات را میگویند که یک کسی کفش نداشت، خیلی ناراحت بود که چرا من کفش ندارم، اینها جملات روانشناسی است. این شخص رفت که دعا کند و بخواهد که خدایا به من کفش بده، خیلی ناراحت بود. زندگی برایش تیره و تار شده بود. همین که می رفت، رسید به یک کسی و دید که او پا ندارد. نگاه کرد دید او پا ندارد. گفت خدایا شکر، الحمدلله که من پا دارم. حالا کفش ندارم، نداشته باشم. مهم نیست. مهم نیست. پا که دارم. خب این یک روش و مکانیزم روانشناسان است، برای آرام بخشی. اگر یک محرومیتی به تو وارد شد، حالا این را نبین، بلکه آن همه نعمت های دیگر را که داری ببین. این یک روش است، که البته در روایات هم هست، اسلام هم صحنه گذاشته و تایید کرده و خوب هم هست. استفاده از این روش ها مناسب و به جاست، اما همه این ها به عنوان مسکن است. حالا این مسکن ها بعضی اش بجاست و بعضی اش بیجاست. مثل هروئین مثل تریاک و سیگار و امثال اینها که بیجاست. مسکن های بجا داریم و مسکن های بیجا داریم. یک مسکن هایی داریم که اعتیاد آور است. یعنی تاثیر تسکین و مخدریت آن یک تاثیر نیست که موقتی است. به چه معنا اعتیاد آور است؟ یعنی موقتی است. موقتی به این معنا که شما وقتی که از این مسکن استفاده کردی، بعد از مدتی دیگر خاصیت مسکنیت خودش را از دست میدهد. اگر مصیبتی برایت پیدا شد، پناه آوردی به این مسکن، این تاثیر گذاشت و خوب بود. دفعه بعد اگر میخواهی پناه بیاوری به همان مسکن، دیگر نمی شود و باید دوز بالاترش را بگیری. دفعه سوم باز دوز بالاترش را باید مصرف کنی. مواد مخدر از این قبیل است. اینها اعتیاد آور است. یعنی دیگر شما را معتاد می کند به خودش. یک نیازی به نیازهای شما اضافه می کند، به صورت کاذب، که شما چنین نیازی را قبلا نداشتی. آمدی به عنوان مسکن استفاده کنی، تبدیل شد به یک غذای دائمی شما. خاصیت مسکنی اش را از دست داد. روز به روز هم شما باید دوزش را بالا ببرید. موسیقی از این قبیل است. کسانی که برای آرام کردن اعصاب و روانشان پناه می آورند به موسیقی. ببینید هر کدام این ها جایگاه خودش را دارد. یعنی ما به طور کلی نمی توانیم بگوییم مثلا تریاک بد است. نه، همین تریاک خواص دارویی دارد. وقتی اطبا و پزشکان می آیند و از همین تریاک قرص درست می کنند، دارو درست می کنند، این را تبدیل می کنند به یک چیز مفیدی که آن خاصیت اعتیادآوری را نداشته باشد و خاصیت تسکین هم داشته باشد، مشکل شمار را هم حل کند و آثار منفی هم نداشته باشد. اما یک چیزهایی هست که نه. همین موسیقی هم همینطور است. این موسیقی هم اگر که زیر نظر باشد و کسی باشد که واقعا نیاز به این

داشته باشد که با موسیقی مشکلی حل شود و هست و می‌شود و امکان دارد چ اتفاق هم می‌افتد. کسانی که یک مرحله را بدون مربی طی کردند و مبتلا و بیمار شدند، حالا هم نیاز به دکتر دارد و دارو می‌خواهد و گاهی موسیقی درمانی می‌کنند. پس این وضعیتی که الان وجود دارد که الان سیگار مثلاً تبدیل شود به عنوان یک غذا، نه، این درست نیست، که ما چه‌طور نیاز بدنمان به غذاست و سه وعده غذا می‌خوریم مثلاً، آن سیگار هم لای انگشت او باشد مرتب و همین‌طوری بکشد. شما جوامع غربی و اروپایی را که بروید ببینید، موسیقی جزء غذای اینهاست. اصلاً بدون موسیقی اینها زندگی نمی‌کنند. می‌گویند اصلاً مگر می‌شود آدم موسیقی گوش نکند؟! اصلاً نمی‌شود! صحبت سر این نیست که اینها مشکل دارند، گرفتاری دارند، بیمار شدند، حالا موسیقی درمانی دارد می‌کند. نه، می‌گویند اصلاً مگر می‌شود بدون موسیقی زندگی کرد؟! این مشکل دارد. این عیب دارد. همان‌طور که سراغ دارو سر خود نباید رفت، سراغ موسیقی هم سر خود نباید رفت، سراغ آن دستورالعمل‌های روانشناسانه هم سر خود نباید رفت. این‌طور نیست که هر کسی مجاز باشد دستورالعمل‌های روانشناسانه بدهد، بلکه احتیاج به ولایت دارد. اینها یک چیزهایی است که احتیاج به ولایت دارد. البته بعضی از دستورالعمل‌های روانشناسانه که یک حرف‌ها و مطالب خاصی دارند، یعنی کارهای خلاف شرعی گاهی تجویز می‌کنند، نمی‌گوییم کار خلاف شرع کردن هیچ جایگاهی ندارد. همان کارهای خلاف شرع هم یک جاهایی جا دارد. مثلاً دروغ گفتن کار بد و خلاف شرع و حرام است و گناه کبیره است، اما همین دروغ گفتن یک جاهایی جا دارد. منتها این اجازه ولایتی می‌خواهد. هر کسی قدرت تشخیص این را ندارد که بفهمد الان اینجا مجاز است که دروغ بگوید یا مجاز نیست. باید بی‌پرسد و حق ندارد بی‌اجازه و بدون اینکه مشورت کند و بدون اینکه دستورالعمل بگیرد از یک مربی الهی اقدام کند، سر خود تشخیص دهد. بگوید من تشخیص دادم که اینجا باید دروغ گفت. هرج و مرج می‌شود، خوب و بد قاطی می‌شود، خیلی به هم می‌ریزد. نمی‌گوییم که اینها جا ندارد، بلکه یک جاهایی جا دارد. بلکه واجب می‌شود دروغ گفتن یک جاهایی و این مسئله مسئله قطعی است دیگر و محل اختلاف هم نیست. مهم سر جا بودن است، که کجا کی و که و اینکه با مشورت و با اجازه باشد. آدم کشتن خیلی بد است. آدم کشی خیلی بد است دیگر. بدتر از آدم کشی ما نداریم. اما در عین حال می‌بینیم که دادگاه‌ها حکم قتل یک عده‌ای را صادر می‌کنند و اینها کشته می‌شوند تیرباران می‌شوند، اعدام می‌شوند، حلق آویز می‌شوند. خب شاید روزی نباشد که یک عده به صورت قانونی کشته نشوند. مرتب حکم قتل کسانی که مثلاً استحقاق قتل را داشته باشند صادر می‌شود، اما همان قتل را شما می‌توانی انجام دهی؟ بگویی من تشخیص دادم و به این نتیجه رسیدم که باید این آدم را کشت! شما خیلی آدم خوبی هم هستید، انشالله هم درست است، اگر درست باشد، نظرت هم برای خودت محترم است، اما چه حقی داری نسبت به دیگران این نظر را اعمال کنی؟! ما داریم در جمع زندگی می‌کنیم. یک جامعه داریم. اگر هر

کسی پا شود و بگوید که من به این نتیجه رسیدم که شما را باید کشت، کسی هم نتواند بگوید آخر چرا. بگوید خب من به این نتیجه رسیدم دیگر! نظر شخصی من برایم محترم است! هر کسی نظرش برای خودش محترم است. این بلبشو می‌شود. دیگر این جامعه جامعه نمی‌شود دیگر. دروغ گفتن هم همینطور است. موسیقی گوش کردن هم همینطور است. یک چیزهایی هست که ما خیال می‌کنیم اینها... بله، بعضی چیزها هست که عمومی تر است، عمومی تر است، ولی اینطوری نیست که اجازه نخواهد. اجازه می‌خواهد. اجازه سیگار کشیدن همینطور است. یک عده‌ای مجازند سیگار بکشند، تریاک کشیدن هم همینطور است. حالا نمی‌دانم الان چطوری است، اما یک موقعی داروخانه‌ها تریاک می‌دادند. یعنی افرادی بودند که مجوز رسمی داشتند و می‌رفتند و می‌گرفتند. اینها دیگر کسانی بودند که اگر نمی‌کشید مثلاً می‌مرد. حالا خب این باید بکشد تا نمیرد و زنده بماند. حیاتش اصلاً وصل به این بود. انواع و اقسام بیماران وجود دارند. کسانی هستند که بیماری‌های دردناک دارند. که اگر این مواد مخدر را مصرف نکنند، اصلاً این درد را نمی‌توانند تحمل کنند، خیلی زیاد است. خب در بیمارستان‌ها مرتب از این کارها دارند انجام می‌دهند. یک موقع کارشناس تشخیص می‌دهد، با مجوز، با برنامه، زیر نظر، این درست و خوب است. حالا شما هر چقدر بگویید من عالمم، من میدانم، من الان مطمئنم که اینجا باید این کار را انجام بدهیم، آیا این مجوز می‌شود که شما آن کار انجام بدهید؟! این همانیست که از آن تعبیر می‌کنیم به مسئله امامت. چرا گفته می‌شود که امام لازم است؟ چرا گفته می‌شود که باید با اجازه امام عمل کرد؟ چرا در روایت داریم که اما لو ان رجلاً صام نهاره و قام ليله، اگر کسی تمام روزها را روزه داشته باشد و شب‌ها را شب زنده داری کند، چقدر عبادت اینها همه‌اش؟! و حج جمیع دهره، یعنی همه سالها را حج برود، هر سال برود حج، چقدر ثواب می‌برد؟! و هرچه دارد و ندارد در راه خدا انفاق کند، و تصدق به جمیع ماله، همه اموالش را صدقه بدهد، ولم یعرف امام زمانه، اما امامش را نشناسد، حتی یکون جمیع اعماله، امامش را نشناسد تا این اعمالش به راهنمایی او باشد، یعنی او فرموده که نماز بخوان این هم نماز خوانده، امام فرموده که روزه بگیر، این هم روزه گرفته، امام فرموده که صدقه بده، این هم صدقه داده. اگر اینطور نباشد، اما لو ان رجلاً صام نهاره و قام ليله و حج جمیع دهره ولم یعرف امام زمانه فیوالیه حتی یکون جمیع اعماله به دلالت الیه، ما کان له علی الله ثواب. ما کان له علی الله ثواب. هیچ ثوابی نبرده. چقدر نماز خواند! هیچ، هیچ، فایده نکرده. هیچ خاصیتی نداشته. هیچ رشد نکرده. ما کان له علی الله ثواب. هیچ ثوابی نبرده. یعنی اصلاً در مسیر کمال و سعادت و رشدش حرکتی نکرده. مسئله امامت یک مسئله عقلایی است. که باید هر جامعه‌ای امام داشته باشد، مقتدا داشته باشد، کسی داشته باشد که صلاحیت ولایت بر مردم را داشته باشد. خب حالا این‌که چه کسی صلاحیت دارد، این یه بحثی است که در بحث امامت باید انجام شود، امامت خاصه. در امامت خاصه باید بررسی شود، که آن شخصی که صلاحیت دارد که ولایت کند، باید کسی

باشه که مردم بتوانند به او اعتماد کنند، بتوانند به او اطمینان کنند، بتوانند همه امور زندگی‌شان را به او واگذار کنند. خیلی مهم است. او می‌خواهد در همه اعمال ما، حتی تکنون جمیع اعماله بدلالته الیه، تمام اعمال ما به واسطه راهنمایی او باشد. یعنی اگر آب می‌خوریم با اجازه او آب بخوریم. خب این خیلی مهم است. باید یک کسی باشد که ما بتوانیم به او اعتماد کنیم، تا این اندازه. یعنی حجت خدا باشد. حجت خدا باشد، از هر جهت، از هر جهت پاکیزه باشد. از هر جهت طاهر باشد. همانی که ما از آن تعبیر می‌کنیم به معصوم و می‌گوییم باید معصوم باشد، باید به مقام عصمت رسیده باشد، باید این راه را طی کرده باشد. نباید جوری باشد که خلاقی از او صادر شود که اعتماد مردم از او سلب شود. کسی که خلاقی از او صادر می‌شود و اعتماد مردم از او سلب می‌شود، صلاحیت ندارد تا ولایت بر امت را به عهده بگیرد که همه اعمال مردم به دلالت او باشد، به راهنمایی او باشد.

خب اینجا لزوم عصمت در امام ثابت می‌شود. این آرام بخش ها یک آرام بخش هایی است که به عنوان مسکن خوب است. بعضی هایش خوب است و بعضی‌اش هم که نه اصلاً جایز نیست. همان‌هایی هم که به عنوان مسکن خوب است، باز با تشخیص کارشناس، با نظر ولایتی که بگویند الان شما مجازی که از این استفاده کنی. گاهی ما سراغ روانشناس‌ها می‌رویم و از این آرام بخش های روانشناسی هم استفاده می‌کنیم. مثلاً فرض کنید که این برنامه هایی اسم های مختلفی هم دارد و جدیداً آمده، تکنولوژی و تکنولوژی فکر و ان ال پی و یک چیزهایی از این قبیل که اینها هم آرامبخش دارند که گاهی گوینده‌های این‌ها خودشان رعایت قوانین و ضوابط دینی و شرعی و اسلامی را نمی‌کنند. یعنی خودشان منشا و منبع تحریک احساسات و عواطف دینی و روانی انسان‌ها هستند. یعنی خودشان بدتر کار را خراب می‌کنند. یعنی یک زن است و آمده دارد برنامه nlp را پیاده می‌کند. مثلاً برای یک عده جوان و در اوج شهوت، اینها را آرام می‌کند. خب این چه جور آرام بخشی است؟! این اصلاً از آرام بخشی خبر ندارد. نمی‌داند آرامش یعنی چه. با آن چهره آراسته که پیراسته و آرایش شده، آمده جلوی جوانها. جلوی چشم‌های از حدقه بیرون زده و گرسنه یک عده عذب اوغلی بعد می‌گوید نگران نباش، آرام باش. چه آرام باش؟! نگاه به چهره خودش شکنجه است. این شکنجه است. شما غذا را بیاورید در مقابل یک انسان گرسنه قرار بدهی، این غذا هم بوی عطر داشته باشد، این بوی غذا به مشام او برسد، چشمش هم ببیند، زیرش هم یک شعله‌ای بگذاری که گوشش هم این صدای جلیز و ولیز این پختن غذا را هم بشنود. در بعضی تالارها دیدم، که همزمان شما ببینی. دارد اینها را می‌بیند و می‌گویی که آرام باش، آرام باش، نگران نباش، مهم نیست. حالا دستت به این ماهی نرسید هم نرسید، مهم نیست. آرام باش. این چه جور آرامش دادنی است؟! من خیلی تعجب می‌کنم از این روانشناس‌ها که می‌ایند در رادیو و تلویزیو، برنامه‌های روانشناسی برگزار می‌کنند، صحبتی از این مسئله نمی‌کنند. یکی از مهم‌ترین عوامل تحریک اعصاب و روان جوان‌ها همین بی بند و باری خانم‌هاست. خیلی مهم است. در حالی که صحبتی از این

نمی‌شود. اصلاً اینها یا روانشناس نیستند، این را هم که داریم عرض می‌کنیم از باب روانشناسی‌اش است. هنوز به مسئله آخرتی و روح‌شناسی و قیامت نرسیدیم و در همان بحث روانشناسی‌شان هم مشکل دارند، کمبود دارند، کسری دارند و درست نمی‌فهمند عوامل محرک را. خیال می‌کنند که اگر یک مردی به چهره آراسته خانم نگاه کرد، مثلاً لذت میبرد و آرامش پیدا می‌کند! غلط است. او آرامش پیدا نمی‌کند. او لذت نمیبرد. این اسمش لذت نیست. این تحریک حس لذت است. او تحریک شد، همین. او لذت نبرد، بلکه تحریک شد که لذت ببرد، شما جلو لذت بردنش را گرفتی. غذا را به او نشان دادی و نمی‌گذاری بخورد. این شکنجه است. شما اسم شکنجه را گذاشتید لذت بردن و این غلط است. خب حالا ما بحث روانشناسی نداریم. گرچه بحث روانشناسی هم لازم است خود همین دستوری که اسلام داده که حجاب را خانم‌ها رعایت کنند، در خود این دستور مصلحت روانشناسانه هست. به خاطر همین نکته روانشناسی است که دستور داده اسلام. یکی‌اش این است. خیلی مصالح متعدد دارد که حالا این را قبلاً بحث کردیم مفصل در چند نوار پیاده شده. ولی حالا به بعضی‌اش اشاره کنیم، که یکی از مهمترینش این است که زن‌ها بی‌ارزش نشوند. حرام است یعنی حرمت دارد. حرام است یعنی حرمت دارد. که حرمت دارد؟ یعنی آن خانم حرمت دارد، احترام دارد. احترام دارد و حرمتش را باید حفظ کرد. نگاه نکن، مثل این می‌ماند که شما حق نداری اگر دیدی که مثلاً در خانه کسی باز است، پایت را بگذاری توی خانه مردم و بروی توی خانه‌شان. ملک مردم است و مجاز نیستی بروی توی ملک مردم. آن هم همینطور است. او هم حریم دارد. یک زن، یک خانم، حریم دارد، یک ارزش‌ها و یک کمالاتی دارد که این ارزش‌ها و کمالاتش را هر کسی و هر نا کسی حق نگاه کردن ندارد. به این می‌گوییم نامحرم. شما حق نداری در حریم خصوصی او وارد شوی و ارزش‌های او را در هم بشکنی و او احترام دارد. این احترام خانم‌هاست. حالا الان مسئله عوض شده ورق برگشته و خانم‌ها به جای اینکه احساس کنند که حرمت خودشان را دارند حفظ می‌کنند با پوشش، احساس می‌کنند که در بند شدند و احساس می‌کنند در غل و زنجیرند، خیال می‌کنند که مثلاً آزادی‌شان گرفته شده و اسیر شدند، در حالی که اصلاً اینطوری نیست. یک حساب دیگری دارد. صحبت سر این نیست که خدای متعال خواسته کسی را اسیر کند. نگاه می‌کنند به مردها و می‌گویند ببینید مردها چادر سرشان نیست، ما چرا باید چادر سرمان کنیم؟! پس معلوم می‌شود که مردها آزادند و ما اسیریم. در حالی که اینطور نیست. مردها بی‌ارزشند و خانم‌ها ارزشمندند. مردها حریم ندارند. یعنی حریمشان خیلی کم است ارزش ظاهری‌شان.. فلذا دارد که زینت خانم‌ها پوشش و حجاب است، ولی زینت مردها عقلشان است، که اگر عقل هم نداشتند دیگر به درد هیچ چیزی نمی‌خوردند. بله حالا بچثمان عوض نشود، ولی خب بحث مهمی است. این بحث خیلی بحث مهمی است. البته یک اشکالاتی هم به ذهن بعضی می‌رسد که می‌گویند حالا ما می‌توانیم یک کاری کنیم که مردها دیگر اینطور تحریک نشوند که اذیت شوند. تحریک نشوند. راهش این است که بی‌بندو

باری را گسترش بدهیم. با گسترش بی بندوباری ارزش زن‌ها پایین می‌آید و از چشم مردم می‌افتند، از چشم مردها که افتادند، خب دیگر از چشم می‌افتند. این راهی است که غربی‌ها و دنیا طی کردند و غیر مسلمانان. که زن‌ها را ما از چشم مردها بندازیم اصلاً. این را هم دیگر خودتان می‌فهمید. یک خورده که فکر می‌کنید، که این کار اصلاً درست است که ما برای اینکه مردها راحت شوند از شر زن‌ها که وقتی نگاه می‌کنند، تحریک نشوند و این تحریک روی اعصابشان و روی روانشان تاثیرات منفی نگذارد، بیاییم زن‌ها را به طور کلی از ارزش ساقط کنیم، از دید مردها، از چشم مردها بندازیم و بی‌ارزششان کنیم که دیگر مردها وقتی به زن‌ها نگاه می‌کنند، اصلاً هیچ فرقی نکند که او خانم است، او آقا است، دیوار است، در است، درخت است و... همینطوری همه را یک جور ببینند. در این فیلم‌هایی که نشان می‌دهند و ما گاهی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم همینطوری است. مردها همانطوری که به مردهای دیگر نگاه می‌کنند و با آنها حرف می‌زنند، به زن هم که می‌رسند، باز همانطور نگاه می‌کنند، همان حرف‌ها را می‌زنند و اصلاً هیچ مسئله‌ای وجود ندارد. اصلاً انگار نه انگار که این زن است، موهای زیبایی دارد، موهای جالب توجهی دارد. اصلاً مهم نیست که او مو دارد یا ندارد، موهایش کوتاه است یا موهایش بلند است، موهایش بور یا موهایش مشکی است! اصلاً هیچ این حرف‌ها در کار نیست و زن‌ها می‌گویند به یک معنا آزاد شدیم، آزاد شدیم. نه، این آزادی نیست. این بی‌ارزش شدن است. این مثل این می‌ماند شما یک گوهر ارزشمند و قیمتی داری. ببینی که این گوهر را همینطور دارند از اینور و آنور نگاه می‌کنند. همین روزهاست که دزد بیاید و ببرد. برداری بگذاری زمین و یک چکش هم برداری محکم بکوبی روی این گوهر و خوردش کنی و از بین ببری اش. بگویی راحت شدم. حالا دیگر کسی سمت این گوهر نمی‌آید. کسی دست درازی به این نمی‌کند. خب این دیگر چیزی نیست. دیگر چیز به درد بخوری نیست که. از ارزش انداختن‌اش و بی‌ارزشش کردی. اول راه حلی که برای حل مشکل جنسی و رابطه بین زن و مرد به ذهن بعضی‌ها می‌آید همین است. می‌گویند زن‌ها را بی‌ارزش کن. می‌گویند عادی شود و این البته از زورگویی مردان و حماقت زن‌ها است. از حماقت زن‌ها استفاده می‌کنند و خودشان را راحت می‌کنند. در حالی که اسلام دستورالعملی که دارد این است که می‌گوید خانم‌ها پوششان را حفظ کنند و مردان هم چشمشان را حفظ کنند. او پوشش و این هم چشمش. به این می‌گوید نگاه نکن، به او هم می‌گوید در خانه ات را ببند، که هر کسی هوس نکند. هر دزدی که می‌آید، وقتی دید که شما در خانه ات باز است، خب به هوس می‌افتد. می‌گوید برویم یک دزدی بکنیم. اما وقتی دید که در را بست، دو تا قفل هم به آن زد، خب این یک خورده خودش را حفظ می‌کند و آن کسی هم که می‌خواهد خودش را حفظ کند. چون بعضی‌ها تحریک می‌شوند برای دزدی، تحریکشان نکردی. بله، این همه مفاسد در جامعه هست، که مفاسد یعنی آسیب‌های روانی. بهداشت روانی نداریم ما الان در جامعه‌مان، بهداشت روانی نداریم. در خارج، از این نظر بهداشت روانی دارند. چون زن‌ها بی‌ارزش شدند، حساب زن و مرد دیگر یکی

شده، یکی شده، هیچ فرقی با هم ندارد، از این جهت بهداشت روانی دارند، اما از جهات دیگر لطمه دارند می‌خورند و ضربه دارند می‌خورند. اینجا نه، اینجا این مشکل وجود دارد. یک عده خودشان را حفظ می‌کنند. یک عده خودشان را حفظ نمی‌کنند. بالاخره مردها نمی‌دانند عادت کنند یا عادت نکنند. تا می‌ایند عادت کنند، خب باز یک عده خودشان را حفظ کردند و پوشیده نگه داشتند. از یک طرف زن‌ها ارزشمندند در نظر مردان، از چشم مردان نیفتادند هنوز، از یک طرف هم یک عده‌ای مجازند که بیایند و از این وضعیت و از این ارزشمندی زن‌ها در نظر مردها سوء استفاده کنند و خودشان را به رخ مردها بکشند. اینطوری نمی‌شود. این درست نیست. حالا هر طوری که بخواهد شود من نمی‌دانم، ولی اینطوری درست نیست. اینطوری همه ضرر می‌کنند، همه ضرر می‌کنند. یا یک طرفه کنند و مثل غرب بگویند آقا آزاد آزاد ول کنید. همان یک خورده پوشش و همان یک لچکی هم که می‌کشند روی سرشان را هم نکشند دیگر، ولش کنند. چون همان را که می‌کشد خودش یک حرمتی به وجود می‌آورد، یک حریمی به وجود می‌آورد، یک ارزشی پیدا می‌کند. وقتی ارزش پیدا کرد، ارزش در نظر چه کسی پیدا می‌شود؟ ارزش خدا که نیست، ارزش در نظر مردهاست. یعنی مردان تحریک می‌شوند به اینکه زیر این لچک چیست. یا خودت را قشنگ بپوشان، یعنی تحریک نکن، لباس محرک نپوش، یا اینکه به طور کلی دیگر ولش کن. دیگر به طور کلی ولش کن. دیگر حالا زنان بی‌ارزش هم شدند شدند. ما هم می‌خواهیم زن‌ها بی‌ارزش نشوند و از چشم مردها نیفتند، این رابطه این چینی که خدای متعال قرار داده و ارزش زن در نظر مردها باقی بماند و هم در عین حال می‌خواهیم خانم‌ها آزاد باشند. این دو تا با هم جمع نمی‌شود. یعنی خدا انسان‌ها را یک طوری خلق نکرده که این دوتا را بشود با هم جمع کرد. خدا یک جوری قرار داده که این یک وسیله و یک راهی برای امتحان زن‌ها باشد، که معلوم شود کدام یک از این‌ها عقیف‌اند، کدام یک از این‌ها فهمیده‌اند، کدام یک از این‌ها اهل حجاب و عفت و پاکدامنی و درک این مصالح و مفاسد هستند، کدامشان نیستند و اهل بی‌بند و باری و نفهمی و نادانی هستند. ولی آن که ما سفارش می‌کنیم این است که اینطوری نمی‌شود و این درست نیست. این درست نیست. جامعه اسلامی باید همه رعایت کنند. هیچکس حق آسیب رساندن به دیگری را ندارد. نباید ضربه بزند. نباید شکنجه بدهد کسی را. خانم‌های بی‌بندوبار الان دارند مردها را شکنجه می‌دهند. خانم‌های بی‌بندوبار دارند زندگی‌ها را از هم می‌پاشوند. مرد می‌آید بیرون، چشمش به دیگران می‌خورد، بعد دیگر نسبت به زنش دلسرد می‌شود، طلاق به وجود می‌آید. این ضربه نیست؟! این مردم آزاری نیست؟! در جامعه اسلامی هیچکس حق مردم آزاری ندارد و اگر روانشناسان اینها را بفهمند و بفهمند که اینها مردم آزاری است، بفهمند اینها شکنجه است، بفهمند اینها آرامش نیست و اینها آرامش‌های موقتی دنیایی است. به شما چه؟ اما آن آرامشی که هم در دنیا کاربرد دارد و هم بعد از مرگ و در آخرت به درد می‌خورد، همانیست که قرآن می‌فرماید که الا بذكر الله تطمئن القلوب. ما می‌خواهیم آرامش پیدا کنیم. حالا شما

ببینید که آن کسانی که پیشنهاد می‌دهند به شما راه‌های آرامش را، یکی می‌گوید موسیقی گوش کن، موسیقی اسلامی و آنها هم که خواندند ریش گذاشتند اخیراً، دیگر همه شان نماز خوان هستند و خواننده‌های اسلامی اند، نماز خوان هم هستند، روزه هم می‌گیرند و گاهی می‌ایند توی تلویزیون از اسلام صحبت می‌کنند و از حقایق اسلامی هم بحث می‌کنند. این یک پیشنهاد است. یک پیشنهاد هم پیشنهاد همان رفقای ناباب است که می‌گویند سیگار و تریاک و هروئین و بکش. آن هم یک راه آرامش است. یک پیشنهاد هم که روانپزشکان می‌دهند. البته روانپزشکان که کارشان درست است. روانپزشک برای بیماران دارو تجویز میکند. آن به جاست. آن خوب و درست است. حالا می‌رسیم و این را بحث می‌کنیم که جایگاه واقعی خودش را دارد و خیلی‌ها باید دارو مصرف کنند و مصرف نمی‌کنند. خیلی‌ها باید مصرف کنند و متاسفانه مصرف نمی‌کنند. خیال می‌کنند که آدم شدن به این است که بیایند سراغ ما و بگویند آقا مثلاً یک ذکری بگو. می‌ایند سراغ ما و ما می‌گوییم شما مثلاً فلان دارو را مصرف کن، برو پیش فلان دکتر. می‌گویند نشد، نشد، این جور در نمی‌آید. این مسئله را چه باید کرد؟ از کجا باید شروع کرد؟ باید‌ها نباید‌ها برای کامل شدن. این بحث مهمی است، بحث مهمی است. در این جامعه‌ای که الان ما داریم زندگی می‌کنیم، با این وضعیتی که عرض کردم که خانم‌ها اینجور، مردها آنجور و این تحریکاتی که جوان‌ها می‌شوند نسبت به زن‌های بی بندوبار، بدون دارو خیلی کم کسی پیدا می‌شود که بتواند تحمل کند و دوام بیاورد. یا باید در جامعه نباشد، در این اجتماع نباشد، یا باید داروهای کم‌کننده تحریکات را مصرف کند تا تحریکش کم شود. یک موقع هست که شما خیلی حساسی و کوچکترین حرفی به شما بزنند، می‌گوییم زودرنج که خیلی زود رنجیده خاطر می‌شوی، همانطور که در این مرحله و در این قسمت اینطوری هستی، در آن قسمت هم همین طوری هست. یعنی در مسئله تحریک جنسی هم همینطور است. البته سن هم موثر است. در سنین پایین‌تر، تحریک سریع‌تر است و تحریک بیشتر است. خب عوامل تحریک‌کننده در جامعه وقتی زیاد بود، رعایت قوانین اسلام و شریعت را نکردیم، عوامل تحریک‌کننده در جامعه زیاد بود، شما هر طرف را نگاه می‌کنید، تحریک می‌شوی. خب از صبح تا شب، این چه کسی باید باشد و چه اعصابی باید داشته باشد که از صبح تا شب مرتب هر طرف را نگاه می‌کند، تحریک شود و اعصابش هی تحریک شود و گرسنه هم باشد. یک آدم گرسنه را شما بیاور در خیابان‌ها که تمام این خیابان از اول تا آخرش یا قنادی است، یا کله پزی است یا کبابی است، یا انواع و اقسام میوه‌ها و میوه فروشی، همینطور خوراکی، او هم گرسنه است و هیچ چیزی نخورده، خب این را از سر خیابان تا ته خیابان ببری و چشمش همینطور آزاد باشد و بیفتد به این و آن، حق خوردن هم ندارد. حق خوردن هم ندارد، این اختصاص به آنهایی که مجردند هم ندارد، آن کسی که متاهل هم هست همین است. مسئله تنوع طلبی و اینها مطرح می‌شود. شما یک غذایی خوردی، اگر یک غذای لذیذتری از آن یا لااقل غیر از آن بیاورند جلوی شما، خب باز هم به هوس

می‌افتید. بازم دوست داری بخوری. خوب این اعصاب نمی‌دانم چطوری باید سالم بماند. روانشناسان اصلاً چرا بحث نمی‌کنند راجع به این مسئله؟! اصل مسئله همینجاست. ریشه ناراحتی‌های اعصاب و روان جوان‌ها همین چیزهاست. حالا از آن طرفش هم هست. البته جوان‌هایی که با وضعیت ناجور می‌آیند در خیابان و خانم‌ها تحریک می‌شوند. خب اینها چه اعصابی برایشان باقی می‌ماند که بخواهند حالا مسیر خدا را طی کنند. اعصاب می‌خواهد راه خدا را طی کردن، استقامت می‌خواهد، صبر می‌خواهد، تحمل می‌خواهد، باید فشار بیاید به شما و تحمل کنی. اگر شما اعصابت را داغون کردی، با نگاه به در و دیوار این جامعه، از این طرف هم دارویی که کنترل کند تحریکات اعصاب را مصرف نکردی، که داروهایی هست که کم می‌کند و احساسات را کنترل می‌کند. یعنی اگر چشم‌ت افتاد دیگر راحت می‌توانی سرت را بیندازی پایین، اثر هم نمی‌کند، ضربه هم به تو وارد نمی‌کند. ضربه‌هایی هم که قبلاً به تو وارد شده، همه را حل می‌کند و جبران می‌کند و درست می‌کند. خب حالا به نظر ما می‌رسد که اینها خیلی مهم است، برای کسی که می‌خواهد مسیر خدا را سلوک کند و این راه را طی کند، بدون اینها الان در این زمان، در این جامعه ممکن نیست. یک چیزهایی هست که حالا از عهده ما خارج است. مثل مثلاً فرض کنید که آلودگی هوا. اولیای خدا در گذشته کجا این هوای آلوده را استنشاق می‌کردند و مسیر خدا را طی کردند؟! این آلودگی هوا روی سیستم تعقل ما اثر می‌گذارد، روی فهم ما اثر می‌گذارد، روی عقل ما اثر می‌گذارد، روی اعصاب و روان ما اثر می‌گذارد. اینها باید درست شود. بدون اینها که کار دارد هر روز هی سخت‌تر می‌شود، پیمودن این مسیر تا وصول به بهشت سعادت و راه خدا در عالم دنیا دارد مشکل‌تر می‌شود، فلذا گاهی لازم است انسان هجرت کند. یک جایی که نمی‌گذارند شما مسیری که می‌خواهی را بروی، هجرت همین است و برای همین است دیگر. دستور به هجرت که داریم برای همین است که از آن مکان، از آن فضا که اجازه نمیدهد به شما که آن راهی را که باید طی کنی، طی کنی، از آن فضا هجرت کنی. خب به یک معنا ممکن است گفته شود اینکه دنیا طلبی است. جواب این است که نعم العون الدنیا علی الآخرة. که گفته دنیا گفته بد است؟! خوب کمکی است. دنیا برای آخرت خوب معاونی است، خوب کمکی است. برای کجا می‌خواهی دنیای خودت را درست کنی؟ برای دنیا یا برای خدا یا برای آخرت؟ دنیای برای آخرت را می‌خواهی، نه دنیای برای دنیا را. اگر برای آخرت هجرت می‌کنی، خیلی خوب است، خیلی خوب است. از مفاسد دنیا اگر نشد هجرت کنیم، اگر نشد هجرت کنیم، گاهی می‌شود هجرت کنی، گاهی هم نمی‌شود هجرت کنیم، گرچه خدای متعال در قرآن دارد که روز قیامت عده‌ای می‌گویند که ما نتوانستیم و نشد و نگذاشتند، جواب در سوره نساء داده می‌شود که الم تکن ارض الله واسعه؟ آیا زمین خدا وسعت نداشت که می‌رفتید جای دیگر و هجرت می‌کردید و می‌رفتید یک جای دیگر که بشود، یا اقداماتی کنیم که بشود. فلذا امر به معروف و نهی از منکر یک جاهایی که واجب می‌شود، همینجاست. کسانی که دارند مانع ایجاد می‌کنند سر راه رشد و تکامل افراد

بشر، نمی‌گذارند، مانع ایجاد می‌کنند، لطمه می‌زنند، ضربه می‌زنند به اقتصاد، ضربه می‌زنند به اعصاب و روان مردم، ضربه می‌زنند بهداشت روانی رو به شما عرض کنم از بین می‌برند به بهداشت جسمی، آلودگی هوا ایجاد می‌کنند، در همه اینها و اینجاها امر به معروف و نهی از منکر جا پیدا می‌کند. منتها ولی می‌خواهد. ولی می‌خواهد، که زیر نظر او عمل شود، هر کسی سر خود کار نکند. در امر به معروف و نهی از منکر بحث کردیم و گفتیم که این امرش دایره بین واجب و حرام است آگه به جا انجام شود واجب است و اگر بی‌جا انجام شود حرام است. بی‌جا انجام شود حرام است. خب حالا هر کسی فعلاً به فکر خودش باشد. فعلاً همینجا ببینید که چه باید بکنید. مرحله اول آموزش است. اینها را باید یاد بگیرید و بدانید که این بدن مهم است، این جسم مهم است، این اعصاب مهم است، اگر شما اعصابتان خط خطی شود، نیروهای روانی شما اگر تحلیل برود، انرژی روانی نداشته باشی، مغزت کار نمی‌کند، فکرت کار نمی‌کند، خوب و بد را درست تشخیص نمی‌توانی بدهی، عقلت از کار می‌افتد. ما هنوز عقلمان مجرد نشده. عقل ما وصل به اعصاب ماست، وصل به روان ماست، وصل به سیستم مغز ماست، به جسم ماست، به سلول‌های بدن ماست. عقل ما اینجا است. هنوز به آن مرحله نرسیدیم که منهای این مغز، منهای اعصاب، منهای روان، بتوانیم فکر کنیم، بتوانیم عمل کنیم. نه ما با همین ابزارها فعلاً باید کار کنیم. این ابزارها را باید حفظ کنیم. این مرکب را باید سالم نگه داریم. بعضی رفقا که می‌پرسند که ما در مدرسه هستیم، مربی هستیم، برای مدارس راهنمایی و دبیرستان چه بگوییم؟ برای اینها چکار کنیم؟ چه برنامه‌هایی داشته باشیم؟ جواب این است که یک کاری کنید که اینها راه و رسم درست زندگی کردن را یاد بگیرند. یک جوری زندگی کنند که اعصاب و روان اینها آسیب نبیند و سالم بماند، غذا خوردن یاد بگیرند، چه بخورند، چه نخورند، خوابیدن را یاد بگیرند، کی بخوابند، چه جوری بخوابند و ورزش کردن... اینها چیزهاییست که همه مربوط به عالم دنیاست. این دیگر دستورات مسائل بهداشتی، پزشکی، دعوت کنید بیایند در مدرسه و آموزش بدهند. پزشک بیاید آموزش بدهد. خودتان اگر اطلاعات پزشکی دارید، برای بچه‌ها بگویید. که آگه اینطوری شدید، که اینها مرتب مراجعه کنند و گزارش بدهند که آقا اینطوری شده، آنطوری شده، معده‌مان خوب کار نمی‌کند، دستگاه گوارش، سیستم گوارشمان به هم ریخته، دل‌مان درد می‌گیرد... اینها خیلی مهم است. درمان درد می‌کند، در کلاس که نشستیم زود خسته می‌شویم، حوصله‌مان سر میرود، تا یکی به ما یک حرفی می‌زند، اعصابمان خورد می‌شود، جوش می‌آوریم، داغ می‌کنیم، داد می‌کشیم و خیلی مسائل دیگر، خیلی مسائل دیگر، که اینها را کارشناس می‌تواند تشخیص دهد که مشکل الان کجاست. خیلی از کسانی که، یعنی افراد معمول جامعه ما، البته الان خیلی کم شده، چون مسائل بهداشتی خیلی رعایت می‌شود نسبت به گذشته، مبتلا به انگل هستند و این انگل همانطور که از اسمش پیداست انگل است. یعنی از غذایی که شما می‌خورید، او هم تغذیه می‌کند. از آن عصاره غذای شما تغذیه می‌کند. به جای اینکه آن غذا مواد لازم را

به بدن شما برساند، به بدن انگل میرساند. بعد شما می‌بینید که اعصاب خورد است، همه‌اش خسته‌ای، همه‌اش کسلی، افسرده‌ای و پرخاشگری. یک داروی انگل به تو می‌دهد دکتر و مصرف می‌کنی. انگل‌ها دفع می‌شود. بعد راه‌های پیشگیری‌اش را هم به تو یاد می‌دهد که چکار کنی، چه جوری عمل کنی که دوباره مبتلا نشوی. چون مبتلا شدنش هم خیلی آسان است. خب اینها دیگر چیزهاییست که باید بروید دنبالش و بخوانید. کتاب‌هایی که مربوط به پزشکی است و منتشر می‌شود، در حد استفاده ما، را بگیرید و تهیه کنید یا بروید در این رشته اصلاً. حالا تا مثلاً ۲۰ سال، ۳۰ سال، ۳۵ سال است، باید فقط به همین مسائل برسی. که اعصاب و روان را سالم نگه داری. اگر بچه‌ها یاد بگیرند چه جوری زندگی کنند که اعصاب و روان سالمی داشته باشند، وقتش که برسد، یک کلمه حرف چنان اثر می‌کند، چنان نفوذ می‌کند در قلب و جان و روح اینها، کار خودش را انجام می‌دهد. اینها را به آن اعلا درجه‌ای که باید برساند، در عرض مدت کوتاه می‌رساند. قالب گرفتاری‌های ما، گرفتاری‌های مادی است، گرفتاری‌های دنیایی است، گرفتاری‌های مربوط به اعصاب است. بیشتر بیماری‌های جسمی ما باز مال اعصاب است. ۹۰ درصد ناراحتی‌های جسمی مربوط به ناراحتی اعصاب است. یعنی با مصرف داروی اعصاب آنها برطرف می‌شود. در ۹۰ درصد بیماری‌های گوارشی، جای اینکه بروی پیش تخصص گوارش، برو پیش متخصص اعصاب و روان، داروی اعصاب بخور تا مشکل گوارش حل شود. قالب مشکلات اجتماعی ما، قالب گرفتاری‌های مسئولین سطح بالا و رده بالای مملکت ما، به خاطر ناراحتی اعصاب و روان است. نمی‌روند دکتر و دارو مصرف نمی‌کنند و گند می‌زنند به مملکت. معلوم است. آدم می‌بیند، می‌فهمد. یعنی متخصصینی که آشنا هستند، کارشناسانی که واردند، وقتی نگاه می‌کنند، می‌فهمند که این آقا اعصابش خراب است. حالا در مملکت یک مسئولیتی هم پیدا کرده، مثلاً فلان پست، فلان مقام، این تحت تاثیر آن فشارهای عصبی اش است که الان دارد این تصمیمات را می‌گیرد. این الان فکر نیست. این الان تعقل نیست. این الان مصلحت‌اندیشی نیست. این همان فشارهای احساسات عصبی است. اگر او یک دارو مصرف کند متعادل می‌شود، عادی می‌شود. کمبودهایی داشته، مشکلاتی داشته، در گذشته سوء تغذیه داشته، بله این را که می‌گوییم واقعیت دارد، سوء تغذیه داشته، موقعی که بچه بوده مادرش خوب شیر نداده به او، یا مادرش عصبانی بوده، عصبی بوده، با آن شیرینی که به او داده، او هم عصبی شده، به جای اینکه او را درمان کنند، درستش کنند، او را آوردند و رئیسش کردند. حالا رئیس این اداره شده. شروع می‌کند. بسیاری از معضلات اخلاقی مردم جامعه ما به خاطر روان است. اگر بروند مراجعه کنند به پزشک اعصاب و روان، ۹۰ درصد طلاق‌هایی که اتفاق می‌فتد به خاطر اعصاب و روان است. باید بروند و مراجعه کنند به پزشک اعصاب و روان. به جای اینکه بروند دادگاه. من نمی‌دانم این دادگاه‌ها چه مقدار، یعنی کنار دست قاضی باید یک متخصص اعصاب و روان هم نشسته باشد. به محض اینکه زن و شوهر آمدند و تقاضای طلاق دادند و با هم اختلاف دارند، او بگوید که این باید مثلاً فلان دارو را

استفاده کند و همانجا نسخه اش را هم بنویسد، مجانی. چون بعضی ها پول نمی‌دهند. پزشک تسخیری، بله، به جای وکیل تسخیری که می‌گیرند برای اینها، پزشک تسخیری بگیرند. هرچند پزشکان هم مشکل دارند. خب حالا آنها که مشکل دارند، یک موقع مشکل دارند و خودشان می‌فهمند که مشکلشان چیست. حالا یا درمان نمی‌کند یا درمان شدنی نیست. بعضی دردها هست که درمان شدنی نیست. اما یک موقع نمی‌داند، این بنده خدا خیال می‌کند واقعا زنش ایراد دارد، در حالی که این زن مشکل ندارد، بلکه خودش ناراحتی اعصاب دارد. یک زن خیال می‌کند شوهرش ایراد دارد، در حالی که خودش مشکل دارد. مشکل اعصاب دارد و تحملش کم است. باید دارو مصرف کند تا تحملش بالا برود و خوب می‌شود. یعنی جامعه ما یک جامعه‌ای شده که بدون دارو دیگر نمی‌شود زندگی کرد. الان اینطوری شده. آنقدر مشکلات اعصاب و استرس‌ها زیاد شده که دیگر بدون دارو نمی‌شود زندگی طبیعی داشت. همین مسائل به وجود می‌آید. قالب مشکلات مملکت با این مسائل حل می‌شود. حالا اینها را ما سالهاست داریم می‌گوییم و سالهاست داریم از این حرفها می‌زنیم، که آقا مراجعه کنید به پزشک، روانپزشک خانوادگی داشته باشید، خودتان، خانوادتان، خواهرتان، برادرتان و پدرتان، مادرتان، همه‌تان باید زیر نظر پزشک باشید و مشکلات و مسائل‌تان را با پزشک در میان بگذارید و زیر نظر کار کنید. اینها مسائلیست که هیچ راهی ندارد. البته گاهی پزشک که می‌گوییم، حالا نه حتما پزشک رسمی کلاسیک، نه، به صورت غیر رسمی هم که باشد، می‌شود. توجه داشته باشید به این مسئله که خیلی مهم است. به مسئله اعصاب و روانتان توجه داشته باشید. فقط خیال نکنید که یک شکم است که باید بخورید، یک خواب هم هست که باید بخوابی. نه، یک غذاهای دیگری هم وجود دارد که مربوط به اعصاب و روان است. آن‌ها را هم باید رعایت کنید. خب دیگر حالا نرسیدیم اینجا که مطالب دیگری که می‌خواستیم بگوییم، ولی خب همین‌ها هم خیلی مهم بود. به نظر من اینها تا حل نشود، ما اصلا به بحث دیگری نرویم بهتر است. چون اینجا خیلی مهم است. این همه ما بحث کردیم این همه از خدا گفتیم، از پیغمبر گفتیم، از نمی‌دونم چی گفتیم، از بهشت گفتیم، از جهنم گفتیم، آخرش بعد می‌بینیم در بین شماها یک مشکلات، یک معضلات، یک مسائلی هست، بعد می‌گوید این را کی گفتی؟! شما اینها را نگفتی؟! شما نمی‌روید دارو مصرف کنید، زنت مریض می‌شود به خاطر برخورد بد شما، به خاطر عمل کردن نادرست شما، از بس اخلاقت بد شده، از بس رفتارت نادرست شده. بعد هم آمدی جلسه خودشناسی. خیال می‌کنی و می‌گویی من هرچه می‌گویم درست است. به خاطر اینکه من دوره‌های خودشناسی را طی کردم، تو که طی نکردی! هرچه من می‌گویم درست است! غافل از اینکه اصلاً خودت مریضی، مشکل داری، هرچه من می‌گویم درست است؟! از این مسائل زیاد است. از این مسائل زیاد است. بعضی ها می‌گویند که آقا ما آمدم جلسات، پس چرا درست نمی‌شود؟! از کجا شروع کردی؟ از پایین شروع کردی؟ از اولش شروع کردی که بیایی یا هرچه ما این جلسه می‌گوییم می‌روی عمل

می‌کنی؟! جلسه قبل را یادت رفت. بعد جلسه بعد هرچه می‌گوییم آنها را می‌روی و عمل می‌کنی و این جلسه یادت میرود. این هم یک مشکلی است. البته مشکل ما نیست. مشکل شماهاست. به خاطر اینکه تمام انبیا و اولیا خدا همینطوری بودند. اینها بالاخره هر تکه مطلبی را یک موقع باید می‌گفتند دیگر، همه را که نمی‌شد یک هو بگویند که. روایتی می‌بینید که یک چیزی دارد تویش. مشکل مشکل شماست که اگر رعایت نکنی. یکی از رفقا هست که اینجا هم نیست. تهران نیست و شهرستان است. با نوار این بحث‌ها را دنبال می‌کند. نوارها را می‌فرستند برایش و آنجا گوش می‌کند و اگر سوالی دارد، زنگ می‌زند و پیگیری می‌کند. این نوارها را، مثلاً هر نواری را ۲۰ دفعه گوش کرده، پیاده کرده و کار کرده. آنهم نه فقط یک دوره، بلکه چندین دوره. بعضی رفقا می‌شناسندش. اگر بیاید تازه گاهی یک حرف‌هایی من می‌زنم، می‌گوید اینها را چرا نگفتید در نوارها؟! چند دوره را گوش کرده‌ها! می‌گویم گفتم این را مثلاً در نوار فلان گفته‌ام. بعد می‌گوید دوباره باید از اول شروع کنم. دکتر خوب نیست. کم پیدا می‌شود دکتر خوب، ولی همان دکتري که نتیجه نمی‌گیری از آن، بدان که یک مرحله را طی کردی که فهمیدی این دکتر به درد نمی‌خورد و دکتري را عوض کن. یک دکتر دیگر. خب یک قدم جلو رفتی. یک قدم جلو رفت تا برسد و پیدا کند آن دکتري را که بشود به او اعتماد بکنی. خلاصه روی این بحث‌ها اگر می‌خواهید چیزی گیرتان بیاید و سر و ته این بحث‌ها را بتوانید جمع کنید، باید کار کنیم.